



پرسپولیس حق اعتراض به استقلال ندارد
ظلم به خویشتن کردی



وقتی تیمی ۴ بار پیاپی از یک رقیب شکست می‌خورد، چرا باید می‌خورد، چرا باید توقع نجات از دشمن همیشگی‌اش را داشته باشد؟

در فوتبال، گاهی واقعیت از گل سنگین‌تر است. پرسپولیس، تیم پرهواداری که روزگاری مدعی بلانمناع قهرمانی بود، در فصل بیست‌وچهارم به ناسگاه به موجودی بدل شد که با داس توقع، به درختان خشک امید می‌زد. انتظاری که از تیم بحران‌زده استقلال برای متوقف کردن سپاهان در هفته آخر داشتند، نه‌تنها واقع‌گرایانه نبود، بلکه چیزی شبیه طنزی تلخ بود؛ طنزی که با ۴ شکست سرخ‌ها برابر طلایی‌پوشان در هر ۴ دیدار این فصل نوشته شده بود.

■ وقتی قهرمان نمی‌شوی، دنبال قهرمان‌کش می‌گویی!

پرسپولیس این فصل در هیچ کدام از مسابقاتش مقابل سپاهان موفق نبود. یک بار با گاریدو، ۲ بار با سرمربی موقت و بار چهارم هم در حالی که فصل به سرانحسی افتاده بود، باخت؛ همه را باخت. نه مساوی، نه پناثتی، نه وقت اضافه. باخت، باخت، باخت و باخت. حالا توقع اینکه استقلال با شرایط عجیب و غیرنرمال این فصلش بیاید همان سپاهانی را که پرسپولیس ۴ بار به آن نه نگفت، زمینگیر کند، بی‌رحمانه‌ترین شکل ساده‌انگاری است.

■ استقلال سوخته، چرا باید شمشیر بکشد؟

بگذارید صریح بگویم. استقلال امسال یک تیم بحران‌زده بوده، بی‌مدیر، بی‌نقشه، بی‌ثبات. جباری جوان، وارث خرابه‌ای شد که دیگر حتی دیوارهایش هم صدا نداشتند. در هفته پایانی، استقلال برای خودش هم بازی نمی‌کرد. یک تیم نیمه‌جان چرا باید برای پرسپولیس بجنگد؟ آن هم تیمی که بارها آنها را به باد متلک گرفت؟ مگر استقلال سرباز ارتش پرسپولیس است که در جنگ‌های نیابتی سیر بلا شود؟

■ کدام پرسپولیس؟ همان که ۴ بار زانو زد

در این فصل عجیب، پرسپولیس برابر سپاهان، ۴ بار روی زمین افتاد و هیچ‌وقت بلند نشد. بازی رفت لیگ را ۲ بر یک باخت، در سوپرجام یک بر صفر زانو زد، در جام حذفی ۳ بر ۲ وداع کرد و در بازی برگشت هم ۲ بر صفر در ورزشگاه آزادی تسلیم شد. این تیم نه فقط ۴ نتیجه را واگذار کرد، بلکه از نظر فنی هم هیچ وقت چیزی برای ارائه نداشت. بنابراین اگر قرار باشد امتیازی داده شود، ارائه منطق نمی‌گوید تیمی باید آن را بگیرد که خودش بتواند بگیرد، نه اینکه از رقیب سنتی‌اش گدایی کند؟

■ نقش جهان، صحنه شادمانی غرب‌بها

در روزی که استقلال در اصفهان با کامبک سپاهان به زانو درآمد، سکوها غرق در شادی بود اما نه شادی میزبان، بلکه جشن هواداران حریف سنتی پرسپولیس. هوادار استقلال، همان که همیشه در شکست رنجیده‌خاطر می‌شد، حالا لبخند می‌د. چرا؟ چون این باخت خاص‌ترین باخت تاریخ‌شان بوده باختی که مانع صعود پرسپولیس به آسیا شد. و این همان جایی است که داستان فوتبال ایرانی رنگ تصب کور می‌گیرد و منطق را در رختکن جا می‌گذارد.

■ از خود طلبکار باش، نه دیگران

اگر پرسپولیس امروز جایی ایستاده که هوادارش به استقلال چشم دوخته‌اند، به خاطر این است که تیم‌شان نتوانسته خودش را نجات دهد. در فوتبال حرفه‌ای، موفقیت را نمی‌خرند، نمی‌بخشند و از کسی قرض نمی‌گیرند. اگر این تیم در همان بازی رفت با سپاهان امتیاز می‌گرفت، یا در جام حذفی با کمی تمرکز بیشتر بازی می‌کرد، شاید امروز داستان سهمیه فرق می‌کرد.

■ برانکو و یحیی، قهرمانی با دست‌های خود

یادمان نرود در دوره‌ای که برانکو و یحیی پرسپولیس را هدایت می‌کردند، هیچ‌گاه کسی از استقلال نخواست آنها را قهرمان کند. تیم‌شان خودش بود. خودش امتیاز جمع می‌کرد، خودش مدعی را می‌زد، خودش جام را بالا می‌برد. آن تیم پرسپولیس اگر از رقیب شکست می‌خورد، سر خم نمی‌کرد؛ درس می‌گرفت، برمی‌گشت و انتقام می‌گرفت. اما تیم این فصل؟ با هر ضربه‌ای شکست و با هر باختی دنبال مقصر بیرونی گشت.

■ پایان لیگ، آغاز واقع‌بینی؟

پرسپولیس اگر می‌خواهد دوباره مدعی شود، باید واقعیت را ببیند. باید بپذیرد این فصل، سپاهان از آنها بهتر بود، تراکتور قوی‌تر بود، حتی گل‌کهر منسجم‌تر بود. باید قبول کند ناکامی‌اش حاصل بی‌ثباتی، تصمیم‌های نادرست و بازی‌های بی‌رقی است، نه خیانت استقلال، نه تبانی سپاهان، نه توطئه داور.

■ کلام آخر

فوتبال، مثل زندگی است. گاهی می‌بری، گاهی می‌بازی اما وقتی مدام می‌بازی، طلبکار بودن تنها باعث مضحکه می‌شود. پرسپولیس این فصل نه در زمین چیزی داشت، نه در ذهن و تا زمانی که با خودش روراست نشود، قهرمانی برایش افسانه است، نه هدف.

تراکتور قهرمان بی‌چون وچرای فصل استثنایی لیگ برتر

وسرانجام جام!

■ درخشش ستاره‌ها؛ حسین‌زاده، ترابی و بیرانوند
در سطح انفرادی، امیرحسین حسین‌زاده با ۱۴ گل زده، عنوان آقای گل فصل را از آن خود کرد. این سومین باری است که یک بازیکن تراکتور موفق به کسب کفش طلا می‌شود؛ پیش‌تر کریم انصاری‌فرد و ادینوی این مهم را به انجام رسانده بودند.

مهدی ترابی نیز که فصل را با ۹ پاس گل به پایان برد، عنوان برترین گلساز را کسب کرد. ترابی که سابقه‌ای درخشان در پرسپولیس دارد، در نخستین فصل حضورش در تبریز نقشی کلیدی در قهرمانی تراکتور ایفا کرد. علیرضا بیرانوند نیز با ثبت ۱۶ گلین‌شیت، بهترین دروازه‌بان فصل شناخته شد و جایزه «دستکش طلا» را دریافت کرد. این عملکرد نه‌تنها نشان‌دهنده ثبات فردی اوست، بلکه بیانگر ساختار دفاعی منسجم تراکتور نیز هست.

■ مؤثرترین بازیکن فصل
حسین‌زاده با ترکیب ۱۴ گل و ۶ پاس گل، تأثیرگذارترین بازیکن فصل لقب گرفت. ارزیابی آماری و نمرات انفرادی او را در صدر فهرست ارزشمندترین بازیکنان قرار داد؛ نقطه قوتی دیگر برای تراکتور در فصلی که برتری آنان تنها در جدول امتیازات خلاصه نشد.

■ پایان فصل با چهره‌ای مسلط

قهرمانی تراکتور در فصل ۱۴۰۴-۱۴۰۳ را باید نه فقط یک موفقیت ورزشی، بلکه رویدادی سرنوشت‌ساز در تاریخ باشگاه دانست. کسب همزمان جوایز تیمی و فردی، نشان از برنامه‌ریزی دقیق، کادر فنی کارآزموده و تیمی منسجم دارد. تراکتور نه‌تنها فاتح لیگ شد، بلکه فصل را با تسلطی همه‌جانبه در حافظه فوتبال ایران ثبت کرد.

روایت لیگی که شبیه خودش نبود

مرور بی‌رحمانه‌ترین فصل فوتبال ایران؛ از گور جمعی مدعیان تا رستاخیز تیمی که همیشه حسرت خورده بود

■ یک – صفر؛ نتیجه‌ای که ترسید، نترسید
۶۲ بار تکرار شد. نتیجه‌ای ساده خشک، بی‌مزه، «یک – صفر» حالا دیگر صرفاً یک رقم نیست، بلکه نماد تفکری است که فوتبال ایران را احاطه کرده، مربیانی که بعد از زدن گل، عقب‌می‌کشند. تیم‌هایی که گل نخوردن را به گل زدن ترجیح می‌دهند. این نتیجه، تلنگر نبوده؛ اعلام رسمی یک بیماری مزمن بود: «ما به برد فکر می‌کنیم، نه بازی خوب و زیبا».

■ استقلال، پرسپولیس؛ فقط یک نام!

از این ۲ تیم فقط نامی باقی ماند. استقلال درگیر هیات‌مدیره و سوءتدبیر، پرسپولیس گرفتار بحران و خالی از انگیزه. هیچ‌کدام نه قهرمان شدند، نه سهمیه گرفتند، نه دل هوادار را گرم کردند. اگر روزی فوتبال ایران بر دوش این ۲ غول حرکت می‌کرد، حالا لیگ بی‌انها هم پیش می‌رود!

■ پایان فصلی که آغاز خیلی چیزهاست

لیگ بیست‌وچهارم پر گل بود، نه پرستاره، نه حتی پرشور اما راستگو بود. تمام ضعف‌ها را نشان داد؛ از سردگمی تاکتیکی گرفته تا فقر گلزن، از مدیریت آشفته تا تیم‌های تازه‌واردی که جسورتر از مدعیان سنتی بازی کردند. تراکتور قهرمان شد اما قهرمان اصلی شاید «حقیقت» بود!

داد، این فصل آه کشید. نساجی شاید زودتر از دیگران مرد اما مردنش یاقوار بوده نه با داد، نه با فریاد، بلکه با سکوتی سرد. تیمی که در نیم‌فصل دوم فقط ۸ امتیاز گرفت، ۱۵ گل زد و تنها ۳ بار پیروز شد. حریفان اگر می‌خواستند نوار ناکامی‌شان را پاره کنند، سراغ نساجی می‌رفتند. قرعه آسانی که یک روز نمایش ترس می‌آورد.

■ گل‌گهر؛ مرز میان منطق و رؤیا

تیم مهدی تار تار، شاید شبیه قهرمان‌ها نبود اما عقل فوتبال ایران را به بازی گرفت. ۱۶ گل خورده در ۳۰ بازی، یعنی ساختار دفاعی‌ای که می‌شد درباره آن کتاب نوشت. آنها هرچند پنجم شدند اما هوش دفاعی‌شان لایق تحسین بود. زیاد گل نزدند اما چندان هم گل نخوردند. این در فوتبال ایران، یک ارزش گمشده است.

■ حسین‌زاده؛ ظهور یک شیخ قدیمی

اما فصل پیشش ۳ گل بود و امسال؟ ۱۴ گل. امیرحسین حسین‌زاده، بازیکنی که انگار از خاکستر خودش برخاست، با ۶ پاس گل و حضور مؤثر در بیش از نیمی از گل‌های تراکتور، او فقط آقای گل نبود، بلکه بازوی تهاجمی تمام‌عیار تیم قهرمان بود. روزهایی که استقلال و پرسپولیس دنبال مهاجم خارجی می‌گشتند، قهرمان لیگ ستاره‌اش را از خاک فوتبال ایران برداشت.

■ سپاهان و مردی که با دست خالی جنگید
پاتریس کارتون، مرد کم‌حرف فرانسوی، شاید جام را نبرد اما با جوان‌هایی که هنوز بوی آکادمی می‌دادند، تا آستانه قهرمانی رفت. سپاهان، تیمی که در سکوت تغییر کرد، بدون هیاهوی خریدهای پرزرق و برق، با کمترین شکست (تنها ۲ باخت) نشان داد تیم بودن با ستاره بودن فرق دارد. طلایی‌پوشان اصفهان در خانه جهنم ساختند. ۲۵ امتیاز خانگی یعنی آنها هیچ‌کس را به‌راحتی میهمان نکردند. با این حال، همین تیم مستحق، در آخر خط تنها دستاوردش سوپر جامی شد که زیر سایه تراکتور رنگ باخت.

■ سقوط تهران؛ جایی که هوادار صدای خودش را نشنید

هوادار از همان ابتدا بازی را باخته بود. تیمی که بدون نقشه، بدون استراتژی و با انتخاب‌هایی عجولانه وارد معرکه شد، شجاعی رفت؛ رحمتی آمد؛ روانخواه هم آمد ولی خروجی یکی بود: تیمی که در خانه فقط ۸ امتیاز گرفت و ۴۸ بار دروازش را گشوده دید. سقوطش نه مثل برق بود، نه مثل باد، بلکه فرایشی، بی‌رحم و از جنس دره‌هایی بود که آخرش عادی می‌شود.

■ نساجی؛ در ستایش یک مرگ آرام

قائم‌شهر، شهری که زمانی با «آخ مازون» به لیگ سلام



کهنه‌کاران را به تعظیم وامی‌داشت. مثل نقاشی که قلم را نه از روی تمرین که از غریزه حرکت می‌دهد، یامال زمین را نقاشی می‌کرد. در ۲ ال‌کلاسیکو گل زد، در یورو درخشید و در پایان فصل، دیگر کسی دربارش با پیشوند «جوان» حرف نمی‌زد. بزرگ‌ترین نماد این انقلاب، نوجوانی بود که تا مرز فروش پیش رفت، فلیک دستش را گرفت، با او نشست، گفت که می‌خواهدش.

در زمین، بارسا تیمی بود با ضربان بالا؛ یک قلب بزرگ که ۹۰ دقیقه بی‌وقفه می‌تپید. فشار شدید، انتقال سریع، دفاع بالا. همه، شبیه‌سازی دقیقی از آنچه فلیک سال‌ها پیش در بایرن پاریزی کرده بود اما این بار، آبی‌اناری. بزرگ‌ترین نماد این انقلاب، نوجوانی بود با قدی نه‌چندان بلند و چهره‌ای آرام؛ لامین یامال. ۱۷ساله اما صلابتی که

بعد زایو، سرنوشت نقشه‌ای آلمانی‌زبان را برای بارسلونا در آستین داشت. هانسی فلیک، مردی آرام با چشمانی جست‌وجوگر، ناگهان سکان را در دست گرفت؛ بی‌هیاهو، بی‌وعده، اما آنچه آورد، شعله‌ای بود خاموش‌نشدنی: شعله اتحاد، تعادل و انضباط.

بارسا دوباره قهرمان شد؛ با تیمی که بیشتر شبیه آکادمی درخشان لاماسیا بود تا پروژه‌ای پرهزینه. جوانانی که رویایی قدیمی را زنده کردند، بی‌آنکه چیزی برای دست دادن داشته باشند. یامال، کوپارسی، گاو، فرمین و ... نسل تازه‌ای که هم زمان را شکست داد، هم شک را.

هانسی اما بیشتر از قهرمانی، فرهنگ ساخت. تیمی آفرید که بی‌صدا فریاد می‌زد: نظم، وفاداری، رقابت. برای او، تأخیر «۳ ثانیه‌ای» هم غیرقابل گذشت است. تمریناتش مثل سمفونی است؛ هر ساز در جای خودش، هر حرکت با دلیلی مشخص. حتی وقتی در جام گم‌بر ۳ گل از موناکو خوردند، فلیک لبخند زد؛ او پایان را می‌دید، نه آغاز را.

